

زندان جان

(پژوهشی در معنای قفس در متون شعری ادب فارسی)

محمود مهرآوران* - عاطفه خدایی**

چکیده

شاعران و سخنوران در انتقال پیامهای خویش، با توجه به اندیشه و توانایی خود واژگانی را بر می‌گزینند که هم معنایی مفید و هم قدرت القا و تصویرسازی بالایی داشته باشد. پژوهش حاضر به بررسی یکی از این واژه‌های پرکاربرد، مؤثر، نمادین و تصویری یعنی «قفس» می‌پردازد. با تحقیق در منتخب دیوان شاعران از قرن سوم تا عصر حاضر مشخص می‌شود که واژه قفس که از زبان عربی وارد فارسی شده است، پا به پای جریان‌های شعر فارسی و متناسب با موضوعات گوناگون در طول تاریخ شعر، معانی گوناگون زبانی و بلاغی به خود گرفته است. شاعران به تناسب موضوعات و روحیه خویش علاوه بر معنی لفظی این واژه، معانی کنایی و استعاری گوناگونی مانند دنیا، تن، جسم، وطن، جامعه و معانی دیگر از این اراده کرده‌اند. بیشترین استفاده از این واژه در معنی «تن و دنیا» در شعر سنتی و عرفانی به چشم می‌خورد و در شعر معاصر بیشتر در مفهوم زندان و جامعه به کار رفته است. در مجموع تصویری که از قفس ارائه می‌شود زندانی برای روح و جان انسان است.

واژه‌های کلیدی

شعر فارسی، قفس، تصویرسازی، واژه‌گزینی، زندان، دنیا، جسم.

مقدمه

زبان ماده ادبیات است و سخن ادبی همین ماده است که به صورتی زیبا و هنری در آمده است. کلمه‌ها و جمله‌ها در حکم مصالح سخن هستند که شکلها و صورت‌های گوناگون می‌پذیرند و در معانی گسترده و فراوان به کار گرفته

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم (نویسنده مسؤول) mehnavaran72m@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا

می‌شوند. شاعر یا سخنور برای ابلاغ پیام خود و ریختن مظر و ذهن، هر بار از بین این مواد گوناگون یک یا چند ماده را بر می‌گزیند که هم زیبا باشد و هم بتواند در دست خود شکل‌های گوناگون به آن بدهد. در این میان برخی واژه‌ها هستند که علاوه بر معنی حقیقی و زبانی خود، در معانی گوناگون و مجازی دیگر به کار گرفته می‌شوند یا در شکل‌های گوناگون بیانی، شاعر را یاری می‌کنند و به دیگر سخن، کاربرد آنها چشمگیرتر است.

یکی از این واژه‌ها «قفس» است که هم در معنی حقیقی خود و هم در معانی بلاغی، به صورت‌های مختلف در شعر و سخن شاعران جلوه کرده است. با پژوهشی در سیر شعر فارسی و دقت در انتخاب این واژه می‌توان هم به چگونگی استفاده و هم به چرایی آن پی برد. قفس واژه‌ای است که با توجه به مصداق خود و نیز شکل و تصویر آن، بسیاری از مفاهیم را می‌تواند تصویرسازی کند. یعنی با تصویر سازی به وسیله این اسم، می‌توان مفاهیم گوناگون را منتقل کرد.

اهداف تحقیق

الف- این نوشتار، پژوهشی است در باره اهمیت مفهوم قفس از شعر رودکی تا زمان معاصر. البته در هر دوره در آثار تعدادی از شاعران مطرح و برجسته که از این واژه بیشتر استفاده کرده‌اند یا واژه قفس با موضوع شعرشان تناسب بیشتری داشته است، کاربرد واژه قفس پیگیری شده، سیر معنایی آن مورد بررسی قرار گرفته است.

ب- بررسی معنی لفظی، لغوی، کنایی و مجازی واژه قفس و سیر معنایی آن در طول زمان در اشعار شاعران، با ارائه شواهد و مصادیق

ج- رسیدن به نتیجه‌ای که سیر تحول معنایی و کاربرد گوناگون این کلمه نمادین و پرکاربرد را در متون ادب فارسی نشان دهد.

پیشینه تحقیق

سیر معنایی یک واژه یا نام در طول تاریخ شعر فارسی، کمتر مورد بررسی قرار گرفته است و در باره «قفس» نیز هیچ تحقیق و نگاشته مستقلی که چنین کرده باشد مشاهده نشد.

روش کار

در این پژوهش متون ادب فارسی را با توجه به اشتراکات و تحولات دوره‌ای که در سبک‌شناسی سنتی نیز تا حدودی رعایت شده است، تقسیم بندی کرده، آن را به هفت دوره بخش کرده‌ایم. در هر دوره، متونی را با معیاری که پیش از این گفته شد بررسی کرده و نمونه‌های مورد نظر را استخراج و دسته بندی نموده‌ایم. در پایان هر دوره، تحلیلی ارائه شده است و نتایج نیز بیان گردیده است.

قفس در لغت

این کلمه در فارسی امروز با سین نوشته می‌شود. برهان قاطع آن را چنین معنی می‌کند: «قفس به فتح اول و ثانی بر وزن هوس معروف است و آن جایی باشد شبکه دار که از چوب و برنج و آهن و امثال آن باشد و جانوران چرنده

وحشی را در آن کنند و معرب آن قفس باشد به صاد بی نقطه» (محمد حسین بن خلف تبریزی، ۱۳۶۱: ۳/۱۵۳۴). در یونانی Kapsa و در لاتین capsa به معنی صندوق و جعبه است. همچنین، «سبیدی که پرنندگان را در آن کرده، به بازار برند» معنی شده است (دزی به نقل از محمدحسین بن خلف تبریزی، ۱۳۶۱: ۲/۳۸۳). با توجه به روشنی معنی، رجوع به دیگر فرهنگها، لزومی ندارد اما معرب بودن کلمه و اینکه واژه از مسیر زبان عربی وارد زبان فارسی شده است موجب گردیده تا شاعران و نویسندگان گاهی این واژه را با «ص» و به شکل ققص و گاهی با «س» و به صورت قفس بنویسند. به ویژه در متون دوره‌های آغازین فارسی دری تا قرن هفتم این واژه بیشتر به شکل «ققص» دیده می‌شود اما در دوره‌های متأخر به ندرت با «ص» و بیشتر با «س» نوشته شده است. امروزه این واژه را فقط با «س» می‌نویسیم.

قفس در متون ادبی

۱- قرن چهارم و پنجم

قرن چهارم و پنجم دوره آغاز، رشد و گسترش شعر فارسی دری است. با تحقیق در اشعار تعدادی از شعرای این دو قرن از جمله رودکی، کسایی، ابوشکور بلخی و ناصر خسرو، کاربرد واژه قفس را بسیار کم یافتیم. به ویژه در قرن چهارم این واژه بسیار کم مورد استفاده شاعران قرار گرفته است. در شعر کسایی و ابوالفرج رونی هیچ موردی یافت نشد و در دیوان عنصری هم فقط چند بار این واژه را به کار رفته است. در تعداد معدودی هم که واژه قفس ذکر شده، در معنی حقیقی و شکل خود قفس منظور بوده است و هنوز از آن تصویری ادبی و هنری ساخته نشده است. رودکی در بیتی - که ظاهراً در مدح کسی گفته شده است - قفس را در معنی حقیقی خود به کار برده است:

کمندش بیشه بر شیران قفس کرد فیلکش دشت بر گرگان خباکا

(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۸۳)

در شاهنامه به رغم تنوع و فراوانی تصویرها، با قفس تصویری ساخته نشده است. در شعر ناصر خسرو (نیمه دوم قرن پنجم) قفس از معنی حقیقی و وضعی خود خارج می‌شود و در معنای مجازی به کار می‌رود. ناصر خسرو از نخستین شاعرانی است که از واژه قفس تصویر ساخته است و آن را در صورت‌های خیالی به کار گرفته است. او دنیا را به قفس تشبیه می‌کند و آن را زندان انسان می‌داند؛ شاید علت آن جنبه تعلیمی، مذهبی و ارشادی اشعار ناصر خسرو باشد. در بیتی می‌گوید:

پیش دنیا نکنم دست همی تا او نکشد در قفس خویش به دستانم

(ناصر خسرو، ۱۳۷۶: ۱۹۷)

و باز در تأکید همین معنی و بی‌دانشی و عدم شناخت دنیا می‌گوید:

گر در دانش به تو بر بسته گشت من بگشایم ز در آن زوپرین

تا شناسی تو لطیف از کثیف مانده‌ای اندر قفس آهنین

(ناصر خسرو، ۱۳۷۶: ۴۵۷)

و در تأکید معنی قفس بودن دنیا می‌گوید:

به علم بر غرض گردش فلک بررس اگر به کوتاه برو همی نرسی

به زیر و از بر و پیش و پس و به راست و به چپ نگاه کن که تو اندر میانه قفصی

(ناصر خسرو، ۱۳۷۶: ۳۶۱)

مسعود سعد فقط دو بار از واژه قفس استفاده کرده است. یکبار زندان را به قفس تشبیه کرده است و کلمه قفس را استعاره از زندان آورده است. وی در بیتی در وصف ممدوح خویش می گوید:

در قفصی مانده ام ز مدحت او طبع من با نوای زر زورست

(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۸)

همچنین او در بیتی قفص را در استعاره مرکب و ضرب المثل باد در قفس بودن به کار می برد و در وصف شمشیر ممدوح و قدرت آن می گوید:

ز زخم تیغش چون باد در قفس باشد به پیش حمله او در تن عدوش روان

(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۵۴۳)

با آنکه مسعود سعد سال‌های طولانی در زندان بوده، به نظر می رسد که واژه قفس می تواند واژه مناسب و حوزه معنایی گسترده‌ای در اختیار او بگذارد رنج‌های زندان را در آن شرح و تفسیر کند. این شاعر از واژه‌هایی چون حصار، زندان و حصن و سمج به فراوانی استفاده کرده است.

نتیجه‌ای که از پژوهش در شعر این دوره حاصل می شود آن است که در مجموع واژه قفس در دوره اول یعنی قرن چهارم و پنجم هجری کمتر به کار رفته است. دلایل زیر می تواند علت کمی استفاده از این واژه باشد:

- واژه قفس واژه‌ای عربی است یا از راه زبان عربی وارد فارسی شده است. در این دوره لغات عربی بسیار کمتر از دوره‌های بعد در زبان و شعر فارسی نفوذ کرده است. این واژه هم مستثنی از این قاعده نیست.

- شعر این دوره شعری شاد، پر نشاط و برون‌گرا است و طبعاً شعر شاد واژه‌هایی را می طلبد که بتواند روحیه شاد و پر شور را منعکس کنند. واژه قفس نمی تواند چنین باشد بلکه بیشتر اسارت و غم و اندوه را تداعی می کند.

- در این دوره روحیه حماسی بر اشعار حاکم است چه در مثنوی های حماسی و چه در بسیاری از قصیده‌ها. پیداست که واژه قفس در این مفهوم نیز نمی تواند چندان کارایی داشته باشد.

- موضوع اصلی اشعار این دوره مدح است که در قالب قصیده خود را نشان می دهد. برای مدح نیز مجموعه‌ای از واژگان کاربرد دارد که واژه قفس را در آن راهی نیست مگر اینکه شاعری بخواهد دشمنان ممدوح را در قفس اسیر کند که چنین چیزی هم در شعر این دوره دیده نشد.

- در همان مقدار اشعاری که واژه قفس به کار رفته است، این واژه به معنی حقیقی و اصلی خویش است. به ویژه شعر قرن چهارم که شعری است مستقیم و حرفی نه تصویری. در دوره‌های بعد که شعر بیشتر تصویری است، از واژه قفس بیشتر استفاده شده است و تصاویر متنوع و فراوانی از آن ساخته شده است. در دوره اول عناصر سپاهی و طبیعی در تصویر سازی ها تأثیر بیشتری دارند.

- نکته دیگر اینکه چون این واژه از عربی به فارسی وارد شده است، در اشعار این دوره - تا قرن هفتم و حتی تا حدود نهم با «ص» و به صورت «قفص» نوشته می شود.

۲- قرن ششم

از این دوره اشعار سه نماینده برجسته شعری را بررسی می‌کنیم: انوری، خاقانی و سنایی. انوری ابیوردی نیز در وصف ممدوح خویش استعاره مرکب و ضرب المثل باد در قفس را در شأن دشمنان ممدوح به کار می‌برد:

چو باد در قفس انگار کار دولت خصم از آنکه دیر نپاید چو آب در غریال
(انوری، ۱۳۷۳: ۱ / ۲۸۲)

انوری، قفس را در معنی استعاری دنیا (۴۳۰)، تشبیه دنیا به قفس (۶۴۲)، تشبیه تن به قفس و جان به مرغ (۶۵۴) به کار برده است.

خاقانی

در شعر خاقانی قفس با معانی متنوع‌تری آمده است. هم معنی حقیقی آن و هم معانی مجازی. همچنین تصویر سازی‌های زیبایی با این واژه در شعر خاقانی دیده می‌شود:

در بیتی با تلمیح به داستان اسارت زال به دست بهمن پسر اسفندیار، تصویری چنین آفریده است:
چون زال بسته قفصم نوحه زان کنم تا رحمتی به خاطر بهمن در آورم
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۲۴۰)

در این بیت قفص استعاره از غم و غصه و بهمن استعاره از روزگار است. نیز حال خود را به حال زال تشبیه کرده است و روزگار را به بهمن. در مجموع بیت تصویری است. در شعر خاقانی قفس در معنی استعاره از آسمان (۱۹۱) استعاره از دنیا (۶۵۳)، تشبیه حواس به قفص (۲۸۵)، تشبیه کام به قفس (۴۰۹) و استعاره از تن (۲۹۵) به کار رفته است. در مجموع خاقانی که شاعری تصویرگر، بلند همت و سراینده حکمت‌ها و عزلت نشینی‌هاست، واژه قفس را بیشتر در معنایی به کار گرفته که دنیا و حواس مادی را ترسیم کند.

سنایی

سنایی شاعر پر کار قرن ششم به اقتضای تنوع و گستردگی اشعارش واژه‌های نمادین و پر معنایی را در دیوان و منظومه‌های خویش به کار برده است. واژه قفس در اشعار سنایی معانی گوناگونی دارد. گاهی نزدیک به معنی حقیقی و البته ویژگی مانع و حصار بودن آن و گاهی پایه تشبیه و گاهی استعاره است. با توجه به حجم عظیم اشعار سنایی، فقط نمونه‌هایی را از حدیقه نقل می‌کنیم:

در توصیه به سکوت و عزلت و نزدیک به معنی حقیقی گفته است:

همچو عنقا ز خلق عزلت گیر تات نکشند در قفص به زحیر
چند گویی چو طوطی از هر در سخن اندر قفص به سوی شکر
(سنایی، ۱۳۷۴: ۷۴۲)

در ذکر ترک دنیا و دل بستن به دار بقا، قفس را هم به معنی حقیقی گرفته است و هم یک سوی تشبیه قرار داده

است و در باره خروج جان از جسم گفته است:

چون رسیدی به حضرت قرآن
رخش دین آشنای داغ شود
پس از آنجا روانه گردد جان
مرغ وار از قفس به باغ شود
(سنایی، ۱۳۷۴: ۹۷)

در ابیات ذیل، قفس را به معنای دام، موانع جان و روح و تعلقات گرفته است:

کاندرین منزل فریب و هوس
عقل در منزل ازل ز اوّل
هست بهر شکست بند و قفس
آخرش اولست همچو ازل
(سنایی، ۱۳۷۴: ۲۹۶)

سنایی نیز قفس را در معنی استعاری دنیا، تن، جسم، تنگنا و زندان بودن جهان، تشبیه جان به قفس، دنیا با عمری طولانی و عشق‌های زودگذر به کار برده است (رک. سنایی، ۱۳۷۴: ۲۲۵، ۴۸۹، ۵۵۴، ۲۲۰، ۱۴۵، ۲۳۵ و ۲۸۶).

در این قرن با رواج روز افزون تصوّف و اندیشه‌های دنیاگریز، شاعران به ویژه شاعران زهداندیش نیز در زبان شعری خود از واژه‌ها و تصویرهایی استفاده کرده‌اند که این اندیشه‌ها را نشان بدهد. استفاده از واژه قفس در معنی کنایی یا استعاری «جسم و تن» و «دنیا و تعلقات آن» که از مدتها پیش شروع شده بود، در این دوره ادامه می‌یابد و در دوره‌های بعد با شاعرانی چون عطار و مولوی بسیار گسترده و فراوان می‌شود. در متون عرفانی مراد از قفس تن آدمی، نفس اماره و دنیاست (سجادی، ۱۳۷۰: ۶۴۲). چنانکه خواجه انصاری گوید: «ای مسکین، هرگز تو را آرزوی آن نبود که روزی مرغ دلت از قفس ادبار نفس خلاصی یابد و بر هوای رضای حق پرواز کند؟ قفس قالب است، امانت جان؛ مرغ پیر او، ارادت افق او، غیبت منزل او، هرگونه که مرغ امانت از این قفس بشریت بر افق غیبت پرواز کند، کرویّان عالم قدس، دستها به دیده خویش باز نهند تا از برق این جمال دیده ایشان نسوزد» (سجادی، ۱۳۷۰: ۶۴۲). شهاب الدین سهروردی نیز در رسالات خود مثلاً در رساله فی حاله الطفولیه - جان یا روح را به مرغ و تن را به قفس تشبیه کرده است (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ۴۰۸).

می‌دانیم که در سیر شعر فارسی، قرن ششم حد واسط سبک خراسانی و عراقی است. شعری است که از نظر زبانی به سبک خراسانی نزدیک و از نظر موضوع به سبک عراقی شبیه است. وفور لغات و اصطلاحات عربی از ویژگی‌های زبانی شعر این دوره است هر چند در قرن پنجم شاعری چون منوچهری کلمه‌های عربی را فراوان به کار برده است. رواج شعر عرفانی و شرعی در این دوره، بیشتر همراه با پند و اندرز است و این خود می‌تولد که واژه‌هایی چون قفس و زندان را برای اندرز دادن و تشبیه دنیا و جسم و تن به آن به کار ببرند. بی‌وفایی و آزار دنیای دون و گرفتاری انسان در این زندان خاکی، شاعر را به استفاده از واژه‌هایی چون قفس کشانده است که با آن تصویر بسازد و اسارت در دنیا را نشان دهد. سنایی و خاقانی و نظامی نمایندگان برجسته این نوع شعر در این قرن هستند.

۳- قرن هفتم تا نهم

عطار

عطار شاعر عارف نیمه دوم قرن ششم و ابتدای قرن هفتم، شاعر شور و بی‌قراری است. دیوان و مثنوی‌های عطار سراسر ابیاتی است که بیان‌کننده این تلاطم روحی و بی‌قراری در قفس تن و دنیاست. به اقتضای موضوع آثار، دیدگاه

و خصوصیات روحی عطار، واژه قفس واژه‌ای است که بسیار مناسب، توانسته است دستمایه شاعر قرار گیرد تا او هم تنگنای جسم و تن را برای مرغ جان ترسیم کند و هم دنیا را با همه بزرگی، وسعت و آمال و آرزوهای آن، به قفسی مانند کند که طوطی جان در آن اسیر است و تا بال و پر تعلقات و وابستگی و اسارت در این دام بزرگ شکسته نشود، پرواز میسر نمی‌شود و آزادی به دست نمی‌آید. ابیات فراوانی از غزلیات، قصاید و مثنوی های عطار به چشم می‌خورد که در آن، این واژه به کار رفته است و معانی چند گانه‌ای از آن منظور شده است. نمونه‌هایی را با معنی خواسته شده به عنوان شاهد ذکر می‌کنیم.

در معنی تن:

عطار در ابیاتی فراوانی، جسم و صورت، تن، بدن و قالب و تعبیراتی از این دست را با تمثیل قفس بیان کرده است و به شکستن پر و بال در آن قفس سفارش می‌کند تا زمینه آزادی فراهم شود:

هزار بار به نامرده طوطی جانست	چگونه زین قفس آهنین تواند جست
تو گرچه زنده ای امروز لیک در گوری	چو تن به گور فرو رفت جان ز گور برست
(عطار، ۱۳۷۳: ۱۶۳)	(عطار، ۱۳۷۳: ۱۶۳)
تا که فتاده ز تو در دل عطار شور	مرغ دلش در قفس در خفقان آمده
(عطار، ۱۳۷۳: ۵۵۷)	(عطار، ۱۳۷۳: ۵۵۷)
کیست که از عشق تو پرده او پاره نیست	وز قفص قالبش مرغ دل آواره نیست
(عطار، ۱۳۷۳: ۲۱۶)	(عطار، ۱۳۷۳: ۲۱۶)

در معنی دنیا

قفس در معنی دنیا به شیوه‌های گوناگون و با تعبیر مختلف در آثار عطار به چشم می‌خورد. گاهی به عنوان پایه تشبیه گاهی به شکل استعاره و گاهی به صورت کنایه، دنیا و تعلقات و موانع پرواز روح را با این واژه بیان می‌کند:

مرغ عرشم سیر گشتم از قفس	روی سوی آشیان خواهم نهاد
(عطار، ۱۳۷۳: ۲۲۷)	(عطار، ۱۳۷۳: ۲۲۷)
تا تو نشوی چو ذره ناچیز	توانی از این قفس به در شد
(عطار، ۱۳۷۳: ۲۸۳)	(عطار، ۱۳۷۳: ۲۸۳)

(رک. عطار، ۱۳۷۳: ۱۶۷، ۱۷۷، ۴۴۷ و ۱۱۵)

در تشبیه سینه به قفس

مرغ دل در قفس سینه ز شوق	می کند قصد به پرواز امشب
(عطار، ۱۳۷۳: ۱۴۴)	(عطار، ۱۳۷۳: ۱۴۴)

مولوی

در سخن مولوی که خود دریایی عظیم از معارف است، واژه‌ها در قالبهای گوناگون و به شکل‌های مختلف می‌آیند. او برای انتقال مفاهیم معنوی و آموزش و ارشاد خوانندگان و دوست داران طریقت از هر وسیله و داستان و پدیده‌ای که بتواند دست مایه سخنش شود، بهره می‌برد. طبعاً برای روح اعتلاجوی مولوی و برای زبان سیال او، واژه قفس عنصری بسیار رسا و فصیح است تا با آن غربت و اسارت روح و جان را در این تنگنای خاکی نشان دهد و ما را به پرواز و

رهایی ترغیب نماید. مولوی در دفترهای مثنوی و غزلیات شمس، فراوان این واژه را به کار برده است و در دهها بیت، معانی و مفاهیم متعددی را از آن اراده کرده است. او نیز همچون شاعران پیش از خود نظیر سنایی و عطار، قفس را به کنایه یا به استعاره بیشتر در معنی دنیا یا وجود جسمانی به کار گرفته است. به ویژه در غزلیات که داستان اوج پرواز روح و بی‌قراری در تنگنای جسم و در حبسگاه دنیای خاکی است، از واژه قفس استفاده بیشتری شده است. نمونه‌ها:

چون بخشید در لحد قالب مردار ما رسته گردد زین قفس طوطی طیار ما

(مولوی، ۱۳۷۹: ۹۷)

هر مرغ جان چون فاخته در عشق طوقی ساخته

چون من قفص پرداخته سوی سلیمان می‌رود

(مولوی، ۱۳۷۹: ۲۰۳)

مرغان که کنون از قفص خویش جدايید

رخ باز نمایید و بگویید کجاییید

(مولوی، ۱۳۷۹: ۲۲۴)

گرچه کرده چنگ خود اندر قفس

نام چنگش درد و سرسام و مغص

گرچه مرگ است و مرض چنگال او

می زند بر مرغ و پر و بال او

(مولوی، ۱۳۸۲: ۳/۱۰۲۴)

در معنی دنیا، فلک، روزگار و جهان مادی:

رخت به بالای فلک می‌بری

ای که از این تنگ قفس می‌بری

(مولوی، ۱۳۷۹: ۱۲۴۶)

وز این زندان طراران رهیدی

از این تنگین قفس جاننا پریدی

(مولوی، ۱۳۷۹: ۱۰۰۰)

کز زخم اجل بند قفس را بدریدی

امروز بینی که چه مرغی و چه رنگی

(مولوی، ۱۳۷۹: ۹۸۸)

ولیکن جغد نشکبید ز گورستان ویرانی

خداوندا تو می‌دانی که صحرا از قفص خوشتر

(مولوی، ۱۳۷۹: ۹۴۵)

نیز در معنی تن و دنیا، تله، دام، حبس، زندان، اسارت، هستی و تفاوت روحها و نفس‌ها دیده می‌شود.

(رک. مولوی، ۱۳۷۹: ۱۱۱۴، ۱۱۴۹، ۶۲۸، ۱۴۵۱، ۷۵۵، و مولوی، ۱۳۸۲: ۱/۷۳، ۳/۴۲۹، ۴/۵۸۲).

تمثیل‌ها: یکی از مصادیق استفاده بلاغی از واژه قفس، تمثیلاتی است که در مثنوی وجود دارد. در این تمثیل‌ها مولوی به خوبی معنا و مفهومی را که در نظر داشته است در قالب داستان به خواننده و شنونده کلام خود منعکس کرده است. از جمله: در دفتر اول و در بیان اهمیت قرآن و تأثیر آن در جانها:

با روان انبیاء آمیختگی

چون تو در قرآن حق بگریختگی

ماهیان بحر پاک کبریا

هست قرآن حالهای انبیا

انبیاء و اولیاء را دیده گیر

ور بخوانی ونه‌ای قرآن پذیر

مرغ جاننت تنگ آید در قفص

ور پذیرایی چو برخوانی قصص

می بجوید رستن، از نادانی است

مرغ کو اندر قفص زندانی است

(مولوی، ۱۳۸۲: ۱/۴۲۵)

از نظر مولانا خواندن ظاهری قرآن و درک کردن پیام و روح قرآن، همان پای بند بودن به رسوم و ظواهر است و «در چنین حالتی است که مرغ جان در تنگنای قفس تن یا تقلید، بال و پر می زند و می کوشد که میله‌های قفس را بشکند و در فضای آزاد و بی نهایت حریت و اتصال به عالم الهی که عین حریت است بال و پر بگشاید و هر مرغ جانی که بدان قفس خوگیر است، از این آزادی و جهان خدایی بویی نبرده است و بدین سبب در مضیقه و تنگنای تقلید و شهوت خوش می زید و قصد آن عالم نمی کند» (فروزانفر، ۱۳۸۴: ۵۸۷).

اما:

روح‌هایی کز قفس‌ها رسته‌اند	انییای رهبر شایسته‌اند
از برون آوازشان آید ز دین	که ره رستن تو را این است این
ما به دین رستم زین ننگین قفس	جز که این ره نیست چاره این قفس

(مولوی، ۱۳۸۲: ۱ / ۴۲۶)

مولوی در ادامه این ابیات راه‌هایی از تنگنای قفس تن و دنیا و شهرت و رسوم و ظواهر را «رنجورسازی خویش» می‌داند و در تمثیل و تأکید این موضوع قضیه بازرگان و طوطی را نقل می‌کند. این قصه پیش از مولوی در منابع دیگر از جمله در اسرارنامه و پیش از آن در تفسیر ابوالفتح رازی هم دیده می‌شود و در واقع اصل حکایت را مولانا از دوره‌های پیش از خود گرفته است. اما در مثنوی، مولانا این قصه را نیز دستاویزی برای مقاصد خود قرار می‌دهد. در این قصه طوطی گرفتار قفس است و بازرگان پیام او را به همتایان طوطی در هندوستان می‌رساند و در آنجا یک طوطی خود را به مردن می‌زند و... محور اساسی این حکایت موت ارادی و گسستن از تعلقات غیرخدایی و رها شدن از خویشتن کاذب و نهایتاً به مقام فنا رسیدن است. (مولوی، ۱۳۸۲: ۱ / ۴۹۴).

اما قفس در این داستان نشانه چیست؟

«تن و لوازم آن از شهوات و آرزوها، قفسی را ماند که طوطی جان در آن بندی و اسیر شده است. این لوازم خار راه جان است و زمینه فریب خوردن آدمی را از معاشراتش فراهم می‌سازد» (فروزانفر، ۱۳۸۴: ۱ / ۶۰۵). طوطی هند با رنجورسازی و به مردن زدن خود، پیغامش را به همتای در قفس خود می‌رساند و وقتی که بازرگان او را از قفس بیرون می‌اندازد و طوطی در بیرون به جان می‌آید و می‌پرد:

خواجه گفتش فی امان الله برو	مر مرا اکنون نمودی راه نو
خواجه با خود گفت کین پند من است	راه او گیرم که این ره روشن است
جان من کمتر ز طوطی کی بود	جان چنین باید که نیکو پی بود

(مولوی، ۱۳۸۲: ۱ / ۴۹۷)

اما گرفتاری‌ها از چیست؟

تن قفس شکل است تن شد خار جان	در فریب داخلان و خارجان
------------------------------	-------------------------

(مولوی، ۱۳۸۲: ۱ / ۴۹۸)

مولوی در داستان «مسجد مهمان کش در شهر ری» در دفتر سوم، تن و دنیا را با نماد قفس نشان می‌دهد اما در وصف عارفان صادقی که از مرگ خوف ندارند، می‌گوید که آنها مانند پرندگانی نیستند که ترک قفس را به سبب ترس از گریه بر خود سخت بشمارند. در این حکایت مردی غریب (نماد عارف از دنیا بریده‌ای که از مرگ نمی‌ترسد)

سرانجام شبی را در آن مسجد می‌خوابد و در برابر ملامت مردم و ترساندن آنها وی را از مرگ می‌گوید:

<p>مرگ شیرین گشت و نqlم زین سرا آن قفص که هست عین باغ در جوق مرغان از برون گرد قفص مرغ را اندر قفص زآن سبزه زار سر ز هر سوراخ بیرون می‌کند چون دل و جانش چنین بیرون بود نه چنان مرغ قفص در اندهان کی بود او را در این خوف و حزن او همی خواهد کزین ناخوش حصص</p>	<p>چون قفص هشتن، پریدن مرغ را مرغ می‌بیند گلستان و شجر خوش همی خوانند ز آزادی قفص نه خورش مانده است نه صبر و قرار تا بود کین بند از پا بر کند آن قفص را در گشایی چون بود؟ گرد بر گردش به حلقه گربکان آرزوی از قفص بیرون شدن صد قفص باشد به گرد این قفص (مولوی، ۱۳۸۲: ۳/۱۰۱۷)</p>
---	--

در دفتر پنجم در «قصه محبوس شدن آن آهویچه در آخر خران...» که تمثیل همنشینی روحهای پاک با ناهمجس است می‌گوید که حضرت سلیمان نیز هدهد را تهدید کرد که او را با غیر جنس خود در یک قفص خواهد کرد و خود چه عذابی است؟

<p>هان کدامست آن عذاب ای معتمد در قفص بودن به غیر جنس خود (مولوی، ۱۳۸۲: ۵/۲۴۹)</p>
--

در دفتر ششم در حکایت «آن سه مسافر مسلمان و ترسا و جهود...» مسلمان کنایه از خرد و ترسا و جهود کنایه از نفس و اهریمن هستند و از این حکایت برای بیان عدم تجانس استفاده می‌کند و در ادامه می‌گوید که جان‌های نامتجانس در قفس زندگی این دنیا به ناچار همزیستی می‌کنند... پس از شکستن قفس، جان‌های نیک و بد هر یک در هوای جنس خود پر می‌گشاید.

<p>در قفص افتند زاغ و جغد و باز چون قفص را بشکند شاه خرد پر گشاید پیش از این پر شوق و یاد</p>	<p>جفت شد در حبس پاک و بی نماز جمع مرغان هریکی سویی پرد در هوای جنس خود سوی معاد (مولوی، ۱۳۸۲: ۶/۶۳۳)</p>
---	---

در بیان اینکه خداوند چرا دعای بنده مومنش را ممکن است زود اجابت نکند و به تأخیر بیندازد باز از تمثیل قفس و طوطی خوش آواز را در قفص کردن استفاده می‌کند و می‌گوید که بنده مومن حتی هنگامی که خدا درد او را درمان نمی‌کند محبوب خداست چون دعا و مناجاتش را دوست دارد:

<p>گرچه می‌نالد به جان یا مستجار خوش همی آید مرا آواز او طوطیان و بلبلان را از پسند زاغ را و جغد را اندر قفص</p>	<p>دل شکسته سینه خسته گو بزار وآن خدایا گفستن و آن راز او از خوش آوازی قفص در می‌کنند کی کنند خود این نیامد در قفص (مولوی، ۱۳۸۲: ۶/۱۰۲۹)</p>
--	--

سعدی

در آثار سعدی با وجود فراوانی و تنوع موضوعات و مضامین، کاربرد واژه قفس کمتر از شاعران نامداری چون عطار و مولوی است. همین مقدار هم که هست بیشتر در غزلها، مواعظ، قصاید و رباعیات و مقدراری اندک هم در بوستان است. کمتر از ۴۰ بار سعدی از واژه قفس استفاده کرده و در این مقدار استفاده، معانی متعددی را از این واژه اراده کرده است. سعدی بیشتر قفس را در معنای بند و زندان و تن و جسم به کار برده است. استعاره از بند، زندان، گرفتاری:

من مرغکی پر بسته‌ام، زان در قفس بنشسته‌ام	گر زان که بشکستی قفس، بنمودمی پرواز را
(سعدی، ۱۳۸۶: ۴۰۱)	(سعدی، ۱۳۸۶: ۴۰۱)
بخندید کای بلبل خوش نفس	تو از گفت خود مانده‌ای در قفس
قفس‌های مرغ سحر خوان شکست	که در بند ماند چو زندان شکست؟
	(سعدی، ۱۳۸۶: ۱۵۶)

سعدی همچنین قفس را در معنی دوری و هجران (سعدی، ۱۳۸۶: ۴۷۸)، تن و جسم (سعدی، ۱۳۸۶: ۱۱۰۷؛ سعدی، ۱۳۷۲: ۱۵۸ و ۱۸۸) به معنی لفظی اما با تأکید بر پیامی (سعدی، ۱۳۸۶: ۵۸۵، ۷۸۰؛ سعدی، ۱۳۷۲: ۱۹۳) در معنی همنشینی و صحبت (سعدی، ۱۳۸۶: ۷۲۹)، استفاده در ضرب المثل (سعدی، ۱۳۸۶: ۹۲۱؛ سعدی، ۱۳۷۲: ۱۵۶)، در معنی دهر (سعدی، ۱۳۸۶: ۱۱۰۹) و مطلوب بودن قفس (سعدی، ۱۳۸۶: ۵۵۶) استفاده کرده است.

حافظ

در شعر حافظ واژه قفس بسیار کم به کار رفته است. هر چند حجم و تعداد ابیات غزل‌های حافظ در مقایسه با شاعرانی که بررسی کرده‌ایم، بسیار کم است اما در چند هزار بیت شعر، آن هم با مفاهیم و مضامینی که حافظ سروده و اشتراک معنایی با آثاری چون دیوان شمس دارد، کمی واژه قفس جای شگفتی است. آیا شاعرانی چون سعدی و حافظ از نظر نوع نگاه به زندگی و دنیای پیرامون خود با شاعرانی چون سنایی، عطار و مولوی متفاوت بوده‌اند؟ جواب مثبت است. هر چند بنیاد اندیشه آنها در ناپایداری این سرای سپنج به هم نزدیک و مشابه است. به هر حال به رغم اینکه حافظ خود را مرغ چمنی دیگر می‌شمارد، روحیه‌ای داشته که پیرامون خویش را چون حجم قفس تنگ نمی‌دیده است. در مجموع در غزل‌های حافظ هشت بار از واژه قفس استفاده شده که چهار مورد استعاره از دنیا است و چهار مورد دیگر را در معانی دیگر به کار برده است:

قفس در معنی دنیا:

حیف است بلبلی چو من اکنون در این قفس	با این لسان عذب که خامش چو سوسنم
	(حافظ، ۱۳۷۱: ۳۰۳)
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است	روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم
	(حافظ، ۱۳۷۱: ۳۰۲)
مرغ سان از قفس خاک هوایی گشتم	به هوایی که مگر صید کند شهبازم
	(حافظ، ۱۳۷۱: ۲۹۳)

حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی (حافظ، ۱۳۷۱: ۳۹۸)	بال بگشا و صفر از شجر طوبی زن در معنی دوری و هجران:
به اسیران قفس مژده گلزار پیار (حافظ، ۱۳۷۱: ۲۲۶)	شکر آن را که تو در عشرتی ای مرغ چمن اسارت و بند:
طایر سدره اگر در طلبت طایر نیست (حافظ، ۱۳۷۱: ۶۳)	بسته دام و قفس باد چو مرغ وحشی استعاره از درون و دل:
طوطی طبعم ز عشق شکر و بادام دوست (حافظ، ۱۳۷۱: ۵۵)	واله و شیدا است دایم همچو بلبل در قفس در معنی تنگنا و زندان:
نال‌ه‌ای می‌شنوم کز قفسی می‌آید (حافظ، ۱۳۷۱: ۲۱۲)	خبر بلبل این باغ پیرسید که من

جامی

جامی نامدارترین شاعر در قرن نهم است. شاعری که هم آثار و سروده‌های فراوان دارد و هم به پیروی از شاعران عارفی چون عطار و مولوی، معارف و مفاهیم عرفان را در سروده‌های خود منعکس کرده است. با توجه به مضامین شعر و نیز خط مشخص فکری شاعر، واژه قفس را بیشتر در معنای جسم، تن و دنیا که جان اسیر آن است می‌یابیم. به رغم فراوانی اشعار جامی، استفاده از این واژه فراوان نیست و تنوع معنایی کمتری دارد.

در معنی جسم و تن

ضربتی زد به سینه‌اش کاری مرغ او کرد رو به عالم پاک (جامی، ۱۳۷۸: ۳۰۷)	لیک نامقبلی ز کین داری قفس آسا به تن فتادش چاک (رک. جامی، ۱۳۷۸: ۳۶۳، ۵۷۰ و ۵۰۸)
--	---

در معنی دنیا

که ملک جهان بود بر من قفس ولی دل به جان آرزومند باغ (جامی، ۱۳۷۸: ۵۱۱ و نیز رک. جامی ۱۳۷۸: ۴۰۱، ۵۶۸ و ۶۲۹)	نیم من جز آن مرغ شیرین نفس تنم در قفس بود با درد و داغ قفس در معنی سینه و درون:
---	---

یکی مرغ دان پای بند قفس طمع بگسل از وی که آید به دست (جامی، ۱۳۷۸: ۴۵۸)	سخن را کزان بسته داری نفس چو گفتی قفس یافت بر وی شکست
--	--

که سر خواهی سلامت، سِر نَگه دار
دگر نتوان به دستان پای او بست
(جامی، ۱۳۷۸: ۸۳)

چه خوش گفت آن نکو گوی نکو کار
چو وحشی مرغی از بند قفس جست

در معانی دیگری چون زندان، دهان، قفسه سینه... .

که گیرد در قفس یک چند آرام
دلش در نیک‌خویی گرم گردد
(جامی، ۱۳۷۸: ۱۴۶)

ز زندان خوی سرکش نرم گردد
نگردد مرغ وحشی جز بدان رام

طوطی ناطقه را گنگ زبان
(جامی، ۱۳۷۸: ۶۰۶)

ساخته در قفس تنگ دهان

بلکه هست این قفس و طوطی دل
به خدا ناس نئی نسناسی
(جامی، ۱۳۷۸: ۵۷۰)

نیست این پیکر مخروطی دل
گر تو طوطی ز قفس نسناسی

نمونه‌های ذکر شده از نمایندگان نامدار این دوره بود. به سبک عراقی که می‌رسیم به اقتضای وضعیت زمانه و آشوب و پریشانی احوال، عرفان بیش از پیش رواج می‌یابد و غم‌گرایی، فراق، توجه به دنیای درون، قضا و قدر و زبونی در برابر آن، پستی و بی‌ارزشی دنیا و «سجن المومن» بودن دنیا، اندیشه غالب است که در فرهنگ و ادبیات این دوره خود را به خوبی نشان می‌دهد. طبعاً این نگرش و این مفاهیم، واژه‌های ویژه‌ای را می‌طلبد که قفس به خوبی می‌تواند بسیاری از این مفاهیم را بیان کند. مفاهیمی چون دنیا و اسارت در آن و زندان بودن آن. عطار در ابتدای این دوره و پس از او مولوی اندیشه قفس بودن دنیا را به فراوانی و با زبانی بلیغ و تمثیلی ارائه کرده‌اند. سعدی و حافظ نیز با شایری‌نی و لطف سخن خداداد خویش در القای مفاهیم با واژه تصویری قفس ابیات مؤثر سروده‌اند. در ادامه سبک عراقی، شاعران پیرو این سبک هم همین راه را ادامه می‌دهند. مثلاً جامی شاعر بزرگ قرن نهم که از پیروان سرشناس سبک عراقی است، همین مفاهیم را در شعر خود تکرار می‌کند و تصاویری مشابه از واژه قفس می‌سازد.

ناگفته نماند که از آغاز شعر فارسی شعر اندرزی و تعلیمی هم رواج داشته است. به ویژه از قرن پنجم به بعد، در سبک عراقی این موضوع بسیار چشمگیر است. حکمت و وعظ و توصیه به خوبی و پرهیز از هر بدی چهره ادب تعلیمی است. علاوه بر اشتراک این مفاهیم با شعر عرفانی، توصیه‌های اخلاقی و احتیاطی هم در این شعر دیده می‌شود. مثلاً زبان را نگه داشتن و حفظ اسرار، از سفارش‌های تعلیمی و اخلاقی است و این مفاهیم نیز واژه‌های ویژه‌ای را می‌طلبد که واژه قفس بسیار کارآمد است و شاعران، سخن را چون پرنده‌ای در قفس سیر و درون می‌دانند که اگر بیرون پرید، دیگر نمی‌توان آن را شکار کرد.

۴- در سبک هندی

در دوره‌ای که به نام سبک هندی مشهور شده است، شاعران توانایی بوده‌اند که قدرت شاعری و تخیل خود را بیشتر در خلق مضمون‌ها به کار گرفته‌اند. نگاه ریزبین به خصوصیات شاعران این دوره به ویژه دو نماینده شاخص آن یعنی

صائب و بیدل نشان می‌دهد که این شاعران چگونه از مضامین و کلمات، بیت‌ها و شاه‌بیت‌هایی ساخته‌اند که بسیاری از آنها ضرب‌المثل شده است. واژه قفس یکی از کلماتی است که در دست این شاعران به ویژه صائب چون موم به هر شکل درآمده است. باورکردنی نیست که شاعر ذهن خود را چقدر دقیق به همه ویژگی‌های یک کلمه معطوف داشته است و از هر منظری به آن نگاه کرده و تصویر آفریده است.

در شعر صائب نزدیک به چهارصد مورد استفاده از واژه قفس دیده می‌شود و جالب اینجاست که از این واژه در شصت مفهوم بهره برده است. گستردگی و تنوع مفاهیم و تصاویری که از واژه قفس ساخته شده چنان است که می‌طلبد موضوع یک مقاله مستقل قرار گیرد چرا که در این مجال نه فرصت پرداختن به همه آن مضامین است و نه گذشتن از آن، حق مطلب و سیر معنایی و مفهومی این کلمه را به درستی ادا می‌کند.^۱ در شعر بیدل مقدار استفاده از واژه قفس بسیار کمتر از شعر صائب است (حدود ۵۰ مورد) اما به نسبت آمار کم در کاربرد این واژه، تنوع مضامین و مفاهیم بسیار بیشتر است. نکته دیگر اینکه صائب و بیدل هر دو ترکیب‌های متنوع و زیبایی را از این واژه ساخته‌اند. ترکیب‌هایی چون قفس غنچه، قفس عافیت، قفس زهد، قفس کام و جز آن اما در شعر بیدل جنبه ترکیب‌سازی پیچیده‌تر و بیشتر از شعر صائب است. در مجموع در شعر صائب و بیدل به عنوان نمایندگان سبک هندی واژه قفس علاوه بر کاربرد معانی مجازی و استعاری که در شعر شاعران دوره‌های قبل هم بوده است در ترکیب‌ها، معانی، مفاهیم و به ویژه مضامین متعدد و جدیدی به کار می‌رود. در اینجا برای اینکه موضوع از نظر سیر شعر به هم مربوط و متصل شود نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم (با صرف نظر از کاربرد واژه قفس در معنای دنیا، جسم و تن، اسارت، زندان و...).

تشبیه زهد به قفس:

تا هوا ابر و چمن پر گل بود، از زهد خشک
آدمی در چار دیوار قفس باشد چرا
(صائب، ۱۳۶۷: ۲۱)

هست از می گلرنگ بهار طرب ما
هر جا که بود زاهد خشکی قفس ماست
(صائب، ۱۳۶۷: ۱۰۳۵)

قفس عافیت:

در قفس عافیت هرزه فسردیم حیف
شور شکستی نزد گل به سر رنگ ما
(بیدل، بی‌تا: ۸۸)

قفس حیرانی:

طائر عیش مقیم قفس حیرانی است
مگذر از گلشن تصویر که رنگ است اینجا
(بیدل، بی‌تا: ۷۰)

مضمون سازی:

رسم است گل به سقف زدن موسم بهار
طفلان چرا به سقف قفس گل نمی‌زنند
(صائب، ۱۳۷۶: ۲۰۲۹)

حسن تعلیل:

حجت قاطع بود بر پاکی دامان گل
این که در مهد قفس بلبل به گفتار آمده است
(صائب، ۱۳۷۶: ۵۸۰)

گوشه نشینی و عزلت:

پیری مرا به گوشه عزلت دلیل شد
بال شکسته شد به قفس راهبر مرا
(صائب، ۱۳۷۶: ۳۰۲)

پارادوکس:

گر به فلک روی که نیست بند هوا گیسختن
همچو سحر گرفته‌اند در قفس رهایی ات
(بیدل، بی تا: ۳۲۶)

در باره موضوع این تحقیق در این دوره همان را می توان گفت که در باره دیگر ویژگی های این دوره وجود دارد. در سیر دوره های شعری، به سبک هندی که می رسیم شعر فارسی تفاوت خود را با دوره های قبل نشان می دهد. ابهام، پیچیده گویی و مضمون سازی از ویژگی های برجسته این سبک است. دو طیف فکری معتدل و افراطی در شعر این دوره دیده می شود. گروهی از شاعران سبک هندی که رهروان طرز خیال بودند، صاحب اشعاری دشوار و دیریاب هستند. استفاده از واژه قفس و مضمون سازی و تصویرآفرینی با آن در شعر این گروه به چشم می خورد. بیدل دهلوی چهره شاخص این گروه است. کوشش این شاعران بیشتر بر این است که مضمونی را چنان در شعر خود بیچنانند که گاهی کمتر کسی متوجه آن می شود اما گروه معتدل سبک هندی، به طور مشخص صائب، اشعارشان قابل فهم و ملموس تر و محسوس است. طبعاً کاربرد واژه ها نیز کمتر در ابهام و پیچیده گویی است. در سبک این دوره شاعرانی چون بیدل سخت به جوهر شعری تمایل پیدا کرده اند و در این راه با افراط در خیال، کلامی آفریده اند که حاصل ذهنیت پیچیده و تو در تو و متشکل از بافتی سخت، دیرفهم و دیریاب شده است. پیداست که معنی بسیاری از واژه ها نیز در بافت کلام همین پیچیدگی را نشان می دهد که قفس در شعر کسی چون بیدل گاهی چنین است و نمی توان به درستی معنی و منظور آن را فهمید.

۵- دوره بازگشت

دوره بازگشت، دوره تقلید از سبک های گذشته به ویژه سبک خراسانی و سبک عراقی است. بنابراین نوع نگاه و تصویر سازی ها نیز چندان تفاوتی ندارد. در اینجا برای پرهیز از تکرار و فقط جهت وصل دوره ها به همدیگر چند نمونه استفاده از واژه قفس را در شعر سه تن از این شاعران ذکر می کنیم:
از مشتاق اصفهانی:

در وصلم و از هجر بود ناله زارم
آویخته صیاد به گلین قفسم را
(شمس لنگرودی، ۱۳۷۵: ۵۷)

آذر بیگدلی:

نکنند در دل اثر نغمه مرغان چمن
ناله ای کاش ز مرغ قفسی برخیزد
(شمس لنگرودی، ۱۳۷۵: ۸۱)

از یغمای جندقی:

آخر ز سخنگیری صیاد و باغبان
پر ریخت در میانه باغ و قفس مرا
(شمس لنگرودی، ۱۳۷۵: ۲۰۸)

همان‌گونه که دیدیم و با توجه به نمونه‌ها معنی و مضمون قفس در این دوره چون بسیاری دیگر از مفاهیم و ویژگی‌های شعری تقلیدی و تکراری است و مضمون یا تصویر جدیدی دیده نمی‌شود.

۶- آغاز دوره معاصر

منظور از این دوره، اواخر عصر مشروطه و ابتدای قرن ششمی حاضر است. از شاعران مشهور سیاسی و تعلیمی نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم.

عارف قزوینی و فرخی یزدی

عارف قزوینی قفس را در معنی عاشقانه دوری و هجران محبوب (عارف، ۱۳۸۹: ۳۲)، در معنی سختی زندگانی و دنیای اطراف (عارف، ۱۳۸۹: ۵۲) در معنی اسارت (عارف، ۱۳۸۹: ۲۱۳) و در معنی وطن (عارف، ۱۳۸۹: ۲۰۲) به کار برده است. در شعر فرخی یزدی هم علاوه بر معانی پیشین که در نمونه اشعار شاعران بیان کردیم مفاهیم اجتماعی و جدیدی چون وطن، زندان و روزگار و زمان شاعر با واژه قفس بیان شده است. شاعران درد کشیده و بند دیده‌ای چون فرخی معمولاً زندان و جامعه‌ای را که خود در آن زندانی شده‌اند با لفظ قفس نشان می‌دهند.
در معنی وطن:

با بودن مجلس بود آزادی ما محو چون مرغ که پا بسته ولی در قفسی نیست

(فرخی یزدی، ۱۳۷۸: ۵۵)

یا اسیران قفس را نیست کس فریاد رس یا مرا از ناامیدی حالت فریاد نیست

(فرخی یزدی، ۱۳۷۸: ۴۶)

در شکوه از زندان:

به زندان قفس مرغ دلم چون شاد می‌گردد مگر روزی که از این بند غم آزاد می‌گردد

(فرخی یزدی، ۱۳۷۸: ۶۸)

آن طابری که در قفس تنگ خانه داشت در دل کجا دگر هوس آب و دانه داشت

(فرخی یزدی، ۱۳۷۸: ۵۹؛ رک: فرخی یزدی، ۱۳۷۸: ۱۴۳ و ۱۶۷)

فرخی واژه قفس را در معانی تکراری نیز به کار برده است.

میرزاده عشقی

او نیز قفس را در معنی زندان و نیز سینه و دل به کار برده است.

نبایستی که چون دزدان به زندانش کنند اندر و یا اندر قفس دارند چون درنده حیوانش

(میرزاده عشقی، ۱۳۷۵: ۴۸۶)

دل من در قفس عشق هوای تو کند چشم من آرزوی خدمت پای تو کند

(میرزاده عشقی، ۱۳۷۵: ۵۰۳)

دهخدا

در معنی روزگار و زمانه:

تا چند ز بیداد به بیداد شوی
ای مرغ در این قفس به فریاد شوی
این قصه گذار قصه خود را باش
آزاد شو از غیر که آزاد شوی
(دهخدا، ۱۳۶۱: ۱۹۹)

در معنی وطن

برداشتم از قفس چه شادان پرواز
بر من در هر امید از هر سو باز
دیدم که به عاقبت پس این همه راه
من ماندم و راه این بیابان دراز
(دهخدا، ۱۳۶۱: ۱۹۷)

ملک الشعرای بهار

بهار شاعر استاد و سخنور توانای آغاز دوره معاصر بود. وی در زندگی خود فعالیت‌های سیاسی و به تبع آن زندان و تبعید را نیز به چشم دید و همین امر سبب شد تا در سروده‌های خویش اشعار سیاسی و اجتماعی و وطنی را نیز بسراید. در میان همه موضوعات شعری بهار، آزادی و وطن در شعر او طنینی دیگر دارد و طبعاً شاعری که دل در گرو میهن دارد و برای آزادی می‌سوزد، از قفس می‌نالند. وطن که آزاد نباشد قفس است. بهار ستایشگر آزادی بود. واژه قفس از واژه‌هایی است که بهار به فراوانی از آن بهره گرفته است و به‌ویژه در معنی زندان آن را به کار برده است. بهار از رنج‌های زندان و تلخی‌های آن بسیار شکوه می‌کند. دهها بیت شاهد شعری در اشعار بهار وجود دارد که در آن واژه قفس به معانی و مفاهیمی متعدد آمده است اما بیشترین معنی، معنی زندان است. در اینجا از معنی لفظی قفس و معانی دیگری چون دنیا، اسارت و گرفتاری و گفتار که در بند دهان است و در اشعار او دیده می‌شود می‌گذریم و چند شاهد را برای معنی زندان و نیز جامعه خفقان زده زمان او ذکر می‌کنیم.

ز بس ماندیم در کنج قفس گر باغبان روزی
کند ما را رها ره نیست جز کنج قفس ما را
(بهار، ۱۳۴۴: ۳۵۱)
چون منطق شیرین مرا دید زمانه
از طاق فلک در قفس آهنم آویخت
(بهار، ۱۳۴۴: ۳۶۵)

بهار چون پرنده‌ای در زندان شهربانی وقت:

من گویم که مرا از قفس آزاد کنید
قفسم برده به باغی و دلم شاد کنید
(بهار، ۱۳۴۴: ۳۸۱)
یک مرغ گرفتار در این گلشن ویران
تنها به قفس ماند و هزاران همه رفتند
(بهار، ۱۳۴۴: ۳۸۳)
ای بلبل اسیر به کنج قفس بساز
اکنون که از برای تو بال و پری نماند
(بهار، ۱۳۴۴: ۵۱۱)

پروین اعتصامی

او از شاعران سنتی آغاز دوره معاصر بود. شاعری توانا که رهرو سبک‌های خراسانی و عراقی در قصیده، مثنوی، قطعه و

غزل بود. سخن پروین، سخن روح آزاده‌ای است که در تنگنای زندگی سخت و آزارنده دنیا چون پرنده‌ای در قفس می‌نالد اما از بیرونیان می‌خواهد که قدر زندگی چند روزه را بدانند و دل به دنیای فانی نسپارند. او با توجه به ناکامی و ناشادی در زندگی، فضای تقدیر و سرنوشت را در شعرش حاکم کرده است و در این بیان واژه قفس، واژه‌ای بسیار گیرا و رساست تا او از سختی و تنگنای زندگی و زمان و تن و دنیا بگوید. در شعر پروین قفس در معانی لفظی خود در مناظره‌ها به‌ویژه بین بلبل و طوطی و در گفتگوهای دیگر به کار رفته است. همچنین جسم و تن، دنیای دون، مرگ، اسارت و گرفتاری، دام‌ها و موانع با این واژه نشان داده شده‌اند.
استعاره از دنیا:

صیدی کزین شکسته قفس رخت برنست
یا بود بال بسته و یا آشیان نداشت
(اعتصامی، ۱۳۴۱: ۲۴)

استعاره از سختی زندگی و آزرده‌گی روحی:

رفتی به چمن لیک قفس گشت نصیبت
غیر از قفس ای مرغ گرفتار چه دیدی
(اعتصامی، ۱۳۴۱: ۲۶۸)

کرد ای طائر وحشی که چنین رامت؟
چون به کنج قفس افکند قضایت چون؟
(اعتصامی، ۱۳۴۱: ۵۳)

در سوگ پدر و رهایی از این دنیای خاکی:

گل و ریحان کدامین چمنت بنمودند
که شکستی قفس ای مرغ گلستانی من
(اعتصامی، ۱۳۴۱: ۲۷۱)

نمونه‌های ذکر شده ادامه معنی سنتی و نیز مفاهیم جدید اجتماعی را با واژه قفس نشان می‌دهد. در تاریخ عمومی و ادبی ما جنبش مشروطه مقطعی مهم محسوب می‌شود. به‌ویژه پس از این دوره و ورود به قرن حاضر جامعه ما دستخوش تحولات عمده و تعیین‌کننده‌ای شده است. همراه با تغییر و تحولات اجتماعی، شعر فارسی نیز چون آینه‌ای این تحولات را در خود نشان داده است. این زمان، ورود به دوره‌ای جدید در زندگی اجتماعی ایرانیان است و تغییر زندگی اجتماعی و فرهنگی تغییر دیدگاه را به دنبال خود می‌آورد. تغییر دیدگاه‌ها هم زبان ویژه‌ای را می‌طلبد تا بتواند دنیای جدید و اندیشه‌های جدید را به تصویر بکشد.

واژه قفس نیز مانند بسیاری از مفاهیم دیگر در این دوره در معنا یا معناهای جدید به کار گرفته می‌شود. همچنان که واژه‌هایی مثل آزادی و وطن در مفهوم سیاسی و اجتماعی در شعر و ادب منعکس می‌شوند، قفس نیز مفاهیم و معانی سیاسی و اجتماعی به خود می‌گیرد. شاعرانی چون عارف قزوینی، فرخی یزدی، دهخدا و ملک الشعرای بهار در ابتدا و اواسط این دوره از کسانی هستند که مفهومی جدید را از قفس در اشعار خود نشان داده‌اند. همچنین «بعضی از شاعران، زندان را به قفس، خود را به بلبل یا مرغ تشبیه و یا از آنها با چنین استعاره‌هایی یاد کرده‌اند:
از عارف قزوینی:

نالۀ مرغ اسیر این همه بهر وطن است
مسلک مرغ گرفتار قفس همچو من است

از بهار:

بلبل به جرم صوت اسیر قفس شود
و آزادوار زاغ بگردد به گلستان»
(ظفری، ۱۳۸۰: ۲/۴۱).

یکی از این معانی «جامعه» استبداد زده و در خفقان فرو رفته است. در ادامه این دوره در شعر شاعرانی همچون پروین اعتصامی که رهروی توانا در سبک خراسانی و عراقی بود، بیشتر همان مفاهیم قدیمی چون زندان تن و جسم و دنیای خاکی از واژه قفس اراده می‌شود. به دهه‌های اخیر که می‌رسیم باز مفاهیم اجتماعی و سیاسی با واژه قفس در اشعار بازتاب می‌یابد و معانی تازه‌ای چون زندگی سخت هم از آن مستفاد می‌گردد.

۷- شاعران امروز و نوپرداز

در شعر شاعران امروز و در شعر نو از نیما تاکنون دیدگاه‌ها، نگرش‌ها و ترکیب‌های جدید، شعر فارسی سنتی و نو را از هم متمایز کرده است. طبعاً واژگان، معانی و در مجموع مصالح زبانی جدید برای انعکاس و بازتاب شعر جدید مورد نیاز است اما زبان همیشه واژگان جدید نمی‌سازد بلکه در ساخت‌ها و ترکیب‌ها و نیز در معانی لغات پیشین هم دستکاری‌هایی می‌کند.

شعر امروز حاصل تجربه امروز و زندگی در دنیای امروزی است. طبعاً در کنار محیط و فرهنگ زمان تجربه شاعر نیز در تصویرها و انتخاب واژه‌ها بسیار تعیین کننده است. از عواملی که جریان‌های ذهنی شاعر را تشکیل می‌دهد « باید از تجربه‌های خصوصی او در طول زندگی، از روزگار کودکی تا لحظه‌ای که به سرودن شعر و خلق هنری می‌پردازد سخن گفت» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳: ۲۰۳). واژه قفس هم واژه‌ای است که صدها سال در زبان و شعر جا خوش کرده و معانی و مفاهیم گوناگون را با خود آورده است. همان‌گونه که درباره شعر مشروط گفته شد، در شعر نو یا آزاد نیز این واژه مفاهیم سیاسی و اجتماعی جدید را در خود منعکس کرده است.

زندان ناشی از فعالیت‌های سیاسی، زندان دانستن جامعه خفقان زده و استبدادی، زندان دانستن زندگی‌های محصور و ماشینی و آپارتمانی امروز، آزارهای روحی و اسارت در دنیای نامطلوب امروز از مفاهیمی است که با واژه قفس در شعر نوپردازان و شاعران چند دهه اخیر بیان شده است.

در شعر نیما یوشیج واژه قفس فراوان نیست. نیما شاعری است اجتماعی اما اندیشه‌هایش را با واژه‌های دیگری نشانه داده است. واژه شب در شعر او بار معنایی ویژه‌ای دارد. در نمونه‌هایی که ذکر کرده است مفاهیم اجتماعی و ناخشنودی از زمان را با واژه قفس بیان کرده است. نیما در غزلی با ردیف قفس، دل‌تنگی‌ها و رنج‌های زندگی را چنین بر می‌شمارد:

چنان به خاطر شوریده ام به دام قفس	صغیر برزده از شوق و من به دام قفس
بهار آمد و گلبن شکفت و مرغ به باغ	که آنچه بر سرم آید بود به کام قفس
دگر زتنگدلی لب نمی جنبانم	ز بس خلیل مرا بر بغل سهام قفس
پریدی از برم ای مرغ و این نپرسیدی	چگونه ام دل آزاده گشت رام قفس
دل ز تنگی جایش گرفت روز نخست	کنون گرفته ترم من بسی ز بام قفس
دوام دوره هجران به هیچ نشمارم	که مست حیرتم از صولت دوام قفس
فراق نامه نیما به آب اگر شویند	کسی از آن نتواند زدود نام قفس

(یوشیج، ۱۳۷۱: ۵۷۵)

نیما می‌گفت: « مایه اصلی اشعار من رنج است به عقیده من گوینده واقعی باید آن مایه را داشته باشد. من برای رنج خود شعر می‌گویم» (یوشیج، ۱۳۷۱: نوزده) او این رنج را با واژه‌ای چون قفس نشان می‌دهد.

تشبیه زندان به قفس:

در ته تنگنا و دخمه‌ای چو قفس
ناگهان شد گشاده در ظلمات
پنج نوبت چو کوفتند جرس
در تاریک کهنه محبس
(یوشیج، ۱۳۷۱: ۷۳)

اخوان ثالث می‌گوید:

بعد از این فریاد بردارم که: واکن بندم از پا
خبر رسید که مرغی پرید از قفسی
در قفس طرفی نبستم عمری از بی سر صدایی
(اخوان ثالث، ۱۳۷۰: ۹۶)
به ناله باز نیامد کبوتر نفسی
(اخوان ثالث، ۱۳۷۰: ۱۲۰)
خبر رسید و دلم سوخت و آمدم به نظر
فراختای جهان تنگ و تار چون قفسی
(اخوان ثالث، ۱۳۷۰: ۱۲۱)

در معنی دنیا و تنگنای آن:

گفتم قفس ولی چه بگویم که پیش از این
دردا که این جهان فریبای نقش باز
آگاهی از دو رویی مردم مرا نبود
با جلوه و جلای خود آخر مرا ربود
(فرخ زاد، ۱۳۷۲: ۷۵)
مپرس زندگی ات در قفس چگونه گذشت
شب وصال من از کائنات بی خبرم
(اخوان ثالث، ۱۳۷۲: ۶۹)

در معنی زندگانی محصور خود:

در این فکرم من و دانم که هرگز
اگر هم مرد زندانبان بخواهد
مرا یارای رفتن زین قفس نیست
دگر از بهر پروازم قفس نیست
(فرخ زاد، ۱۳۷۲: ۶۱)
ای سینه از حرارت سوزان من بسوز
می خواستم که شعله شوم سرکشی کنم
دیگر سراغ شعله آتش ز من مگیر
مرغی شدم به کنج قفس بسته و اسیر
(فرخ زاد، ۱۳۷۲: ۶۹)
اکنون منم که خسته ز دام فریب و مکر
بگشای در که در همه دوران عمر خویش
بار دگر به کنج قفس رو نموده ام
جز پشت میله‌های قفس خوش نبوده ام
(فرخ زاد، ۱۳۷۲: ۷۵)

در میان شاعران معاصر، فروغ فرخزاد واژه قفس را بسیار به کار برده است. روح او با «عصیان» از دیوار اعتراض بالا می‌رود و فریاد «اسیری» را سر می‌دهد که زندگی را قفس می‌بیند. فروغ با همه ویژگی‌هایش در مسیر زندگی، سرانجام، این دنیا و این زندگی را جز قفس نمی‌بیند. چه آنجا که بر مرد فریاد می‌آورد و او را موجودی خودخواه می‌خواند که او را در قفس کرده است و عمری به زندان کشیده، چه در دیگر اشعار فضای زندگی را بر خود سخت و روح خویش را محبوس می‌داند. در کنار دیگر واژه‌های پر بسامد که خصلت شعر و خصوصیت روح فروغ است، واژه‌های زندان و قفس در کنار یا نزدیک به هم فراوان به کار رفته است: «این بسامد ها در دوره اول شعر فروغ مبانی

اندیشگر او را چنان آشکار نشان می دهند که اگر هر چهارده واژه (واژه‌های پر بسامد) در برابر یک خواننده نا آشنا به شعر وی اما آشنا به شعر نهاده شود، به راحت و سهولت به حدود اندیشه و دید او در همان وهله اول پی خواهد برد و خواهد گفت که شاعر این قطعات به اغلب احتمال زنی است که در چار دیوار اسارت خانگی... تنها احساسات و تمایلات غریزی خود را بر ملا می کند و بدیهی است که برای بیان این ذهنیت محدود جز به واژه‌هایی همچون قلب، عشق، هوس، حسرت، امید، قفس... و امثال اینها نیازی نخواهد بود» (محمد حقوقی، ۱۳۷۲: ۱۷).

با معنی و لحنی عرفانی:

تمام حجم قفس را شناختیم بس است

ییا به تجربه در آسمان پری بزینم

(امین پور، ۱۳۸۸: ۷۱)

دگر این دل سر ماندن ندارد

هوای در قفس خواندن ندارد

چنان در دوزخ دنیا دلم سوخت

که دیگر بار سوزاندن ندارد

(امین پور، ۱۳۸۸: ۲۶)

سلمان هراتی می سراید:

سفر گزید از این کوچه باز هم نفسی

پرید و رفت بدانسان که مرغی از قفسی

(باقری و محمدی نیکو، ۱۳۷۲: ۲۱۶)

دریچه باز قفس بر تازگی باغ ها سرانگیز است

اما بال از جنبش رسته است

وسوسه چمن ها بیهوده است

میان پرنده و پرواز فراموشی بال و پر است.

(سپهری، ۱۳۸۹: ۱۱۵)

در معنی استبداد:

آزادی خود را به دو عالم نفروشم

صیاد مرنج ار که هوای قفسم نیست

(اخوان ثالث، ۱۳۷۰: ۱۷۰)

من زین قفس هرگز نخواهم شد فراری

من خو گرفتم با تو یعنی جور و بیداد

(اخوان ثالث، ۱۳۷۰: ۲۹۰)

سید حسین حسینی سروده است:

پروازها در اوج پرواز مگس بود

جولانگه پروازها حجم قفس بود

(باقری و محمدی نیکو، ۱۳۷۲: ۱۵۲)

در معنی عمر افسرده و بی حاصل:

جان تو افسرد جسم تو افسرد روح تو پژمرد

آخر پر و بالی بزنی بشکن قفس را

آزاد باش این یک نفس را

(مشیری، ۱۳۸۹: ۵۹)

سیمین بهبهانی سروده است:

دلم گرفته ای دوست هوای گریه با من
گر از قفس گریزم کجا روم کجا من
(باقری و محمدی نیکو، ۱۳۷۲: ۵۳)

در معنی اسارت و سختی‌ها، و قید و دامها:

تو قفس دیدی و رفتی و من خسته ز بامت
به خدا باغ و چمن دیدم و پرواز نکردم
(اخوان ثالث، ۱۳۷۰: ۵۸)

علیرضا قزوه سروده است:

از جفای خویش ما را کی امید رستنی است
بلبلم اما ز بخت بد قفس دزدیده ام
(باقری و محمدی نیکو، ۱۳۷۲: ۸۶)

با نگاهی به شعر دوره جدید درمی‌یابیم که شاعران عصر مشروطه و پس از آن، مفاهیم جدیدی را وارد شعر فارسی کردند. جامعه‌این زمان، جامعه‌ای است که بیدار شده است و متناسب با بیداری، ابزارهای جدید و مفاهیم جدید را به کار می‌برد. واژه‌هایی چون قانون، وطن و آزادی با مفهوم جدید و اجتماعی به کار می‌روند. شعر مشروطه در تماس مستقیم با زندگانی مردم است. شاعران این عصر، وطن دوست هستند. حب وطن در معنی امروزی در تار و پود شعرشان نیز سرایت کرده است و دوری از این وطن برای آن‌ها مانند در قفس بودن است. نیز ظلم و خفقان در وطن نیز آن را چون قفسی می‌کند که روح مردم را در خود اسیر کرده است و شاعران که روح لطیف و حساسی دارند، این آزار روحی را بهتر و بیشتر احساس می‌کنند و در شعر خود آن را بازتاب می‌دهند.

نتیجه

زبان پدیده‌ای بسیار متنوع و پویاست و کلمات که عنصری از اجزای این پدیده هستند، در گذر زمان در نوسان تغییر، منسوخ شدن یا یافتن معانی جدید هستند. تحول واژه‌ها یا تحول و گسترش معنایی واژه‌ها نشانه تحول در زبان است و تحول در زبان خود محصول تحول جامعه‌ای است که فکر کردن، حس کردن و در نتیجه سخن گفتنش نیز تغییر کرده است. این تغییر یا به خلق واژه‌های جدید می‌انجامد یا معانی و مفاهیم جدیدی را بر کلمات بار می‌کند. قفس از این گروه واژه‌هاست که از آغاز ورود به زبان فارسی، ابتدا با معنی حقیقی خود اما بسیار کم کاربرد در شعر دیده می‌شود اما به تدریج با تغییرات زمانی و در زبان شاعران و حتی نویسندگان در معانی و مفاهیم جدید بلاغی به کار گرفته شده است.

شکل ظاهری و ساختمان قفس، خود در چگونگی استفاده معنایی شاعران از این واژه مؤثر بوده است. شاعران با دقت در شکل قفس هر یک به فراخور روحیه، بینش، افکار، اهداف و محیط پیرامون خود از این واژه در معناهای گوناگون استفاده کرده‌اند.

استفاده از واژه‌ها یا به اصطلاح واژه‌گزینی، رابطه مستقیمی با نوع اندیشه و جهان بینی شاعر دارد و این جهان بینی در انتخاب سبک بسیار مؤثر است، زیرا قالب زبان و مجموعاً ابزارهای بیانی در حکم وسیله‌ای برای انتقال پیام و اندیشه شاعر هستند و طبعاً هر شاعر و سخنوری اندیشه اش را مستقیم یا غیر مستقیم در شعر نشان می‌دهد. چنانکه ناصر خسرو به طور مستقیم و بسیاری از شاعران معاصر به طور غیر مستقیم چنین کرده‌اند. در دوره‌های مختلف شعر فارسی تفاوت گرایش‌ها و کاربرد و رواج بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحات این موضوع را تأیید می‌کند. به هر حال نگاهی به

سیر معنایی قفس و گسترش معانی مجازی و استعاری و کنایه آن نشان می‌دهد که وضعیت اجتماعی، روحیه و جهان بینی شاعران، موضوع سخن، سبک دوره و عواملی از این گونه در انتخاب و میزان کاربرد و معنای این واژه مؤثر بوده است. همان‌گونه که ذکر شد، استعمال فراوان یک یا چند لغت و نوع تشبیه‌ها و تغییرها نشان دهنده نوعی گرایش فکری و جهان بینی است. این واژه در دوره های نخستین شعر بیشتر در معنی حقیقی و در دوره های بعد در معانی مجازی و کنایه کاربرد بیشتری دارد. استفاده بیشتر از این واژه در دوره‌های بعد به‌ویژه در معانی دنیا و زندان با اوضاع عمومی زمان و روحیه دلگیر، غمگین و شکست خورده و تصویرگرای شاعران بستگی دارد. شاعرانی که غمگین‌تر، درونگرا و تقدیری‌ترند از این واژه به‌ویژه در معنی زندان دنیا بیشتر استفاده کرده‌اند. شاعرانی که روحیه شادتری دارند - چون سعدی - کمتر از این واژه استفاده کرده‌اند.

نکته‌ای که نباید از آن غافل بود این است که علاوه بر اوضاع زمانه و محیط زندگی پیرامون در هر دوره، زندگی شخصی، ویژگی‌های روحی و نوع برخورد هر شاعر با دنیای اطراف خود نیز در نحوه استفاده از واژه‌هایی چون قفس مؤثر بوده است. شاعران دردمند و دردکشیده معمولاً از آن واژه بیشتر استفاده کرده‌اند. سنایی، خاقانی، عطار، مولوی، در دوره‌های گذشته و پروین اعتصامی، ملک الشعراى بهار و فرخی یزدی نمونه‌هایی از دوره‌های نزدیک هستند.

پی‌نوشت

۱- نگارنده در مقاله‌ای مستقل این موضوع را نشان خواهد داد.

منابع

- ۱- اخوان ثالث، مهدی. (۱۳۷۰). ارغنون، تهران: نشر مروارید.
- ۲- اعتصامی، پروین. (۱۳۴۱). دیوان، تهران: چاپخانه دولتی ایران، چاپ پنجم.
- ۳- امین پور، قیصر. (۱۳۸۸). غزل، مثنوی، رباعی و دوبیتی، تهران: انجمن شاعران ایران.
- ۴- انوری ایبوردی. (۱۳۷۳). دیوان، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- ۵- باقری، ساعد و محمدرضا محمدی نیکو. (۱۳۷۲). شعر امروز، تهران: انتشارات بین المللی، چاپ اول.
- ۶- بهار، محمدتقی. (۱۳۴۴). دیوان، ج ۱ و ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۷- بیدل‌دهلوی. (بی تا). غزلیات، تصحیح خلیل ... خلیلی، تهران: نشر بین المللی.
- ۸- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۳). رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۹- دبیرسیاقی، محمد. (۱۳۷۰). پیشاهنگان شعر پارسی، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- ۱۰- جامی، عبدالرحمان. (۱۳۷۸). مثنوی هفت اورنگ، تصحیح جابلقاء دادعلیشاه، تهران: نشر میراث مکتوب.
- ۱۱- حافظ. (۱۳۷۱). غزلهای حافظ، تدوین سلیم نیساری، تهران: انتشارات بین المللی الهدی.
- ۱۲- خاقانی شروانی. افضل‌الدین بدیل. (۱۳۷۳). دیوان، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، تهران: انتشارات زوار.
- ۱۳- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۶۱). دیوان، به کوشش محمددبیرسیاقی، تهران: نشر تهران، چ دوم.
- ۱۴- رودکی سمرقندی. (۱۳۷۳). دیوان، تصحیح جهانگیر منصور، تهران: انتشارات ناهید.
- ۱۵- سپهری، سهراب. (۱۳۸۹). هشت کتاب، تهران: نشر آدینه سبز، چ اول.
- ۱۶- سجادی، سیدجعفر. (۱۳۷۰). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: کتابخانه طهوری.

- ۱۷- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۲). بوستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ چهارم.
- ۱۸- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۴). کلیات، از روی نسخه تصحیح شده فروغی، تهران: انتشارات رها.
- ۱۹- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۷۴). حدیقه الحقیقه، به تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۰- شاملو، احمد. (۱۳۶۸). گزیده اشعار، با انتخاب و توضیح محمد حقوقی، تهران: انتشارات نگاه.
- ۲۱- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۷). گزیده اشعار، تهران: انتشارات مروارید.
- ۲۲- ----- (۱۳۷۴). صورخیال در شعر فارسی، تهران: انتشارات آگاه، چاپ پنجم.
- ۲۳- ----- (۱۳۸۲). ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما، ترجمه حجت‌الله اصیل، تهران: نشر نی.
- ۲۴- ----- (۱۳۸۰). ادوار شعر فارسی، تهران: نشر سخن.
- ۲۵- شمس لنگرودی، محمد. (۱۳۷۸). تاریخ تحلیلی شعر نو، تهران: نشر مرکز.
- ۲۶- ----- (۱۳۷۵). مکتب بازگشت، تهران: نشر مرکز.
- ۲۷- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۸). کلیات سبک شناسی، ویرایش دوم، تهران: نشر میترا.
- ۲۸- ----- (۱۳۸۸). سبک شناسی شعر، تهران: نشر میترا.
- ۲۹- صائب، محمدعلی. (۱۳۶۷). دیوان، به کوشش محمد قهرمان، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ۳۰- ظفری، ولی‌الله. (۱۳۷۵). حبسیه در ادب فارسی، تهران: انتشارات امیر کبیر، ج ۱.
- ۳۱- ----- (۱۳۸۰). حبسیه در ادب فارسی، تهران: انتشارات امیر کبیر، ج ۲.
- ۳۲- عارف قزوینی. (۱۳۸۹). دیوان، به کوشش مهدی نورمحمدی، تهران: نشر سخن.
- ۳۳- عطار، فریدالدین. (۱۳۷۴). تذکره الاولیاء، به کوشش نیکلسون، تهران: نشر صفی‌علیشاه، چاپ دوم
- ۳۴- ----- (۱۳۷۳). دیوان، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، نشر نگاه.
- ۳۵- ----- (۱۳۸۶). مصیبت‌نامه، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: نشر سخن.
- ۳۶- فرخزاد، فروغ. (۱۳۷۲). گزیده اشعار، به انتخاب و توضیح محمد حقوقی، تهران: انتشارات نگاه.
- ۳۷- فرخی یزدی. (۱۳۸۹). دیوان، به کوشش مهدی نور محمدی، تهران: نشر سخن.
- ۳۸- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۸۴). شرح مثنوی شریف، تهران: انتشارات زوار، چاپ یازدهم.
- ۳۹- محمدحسین بن خلف تبریزی. (۱۳۶۱). برهان قاطع، با توضیحات محمدمعین، تهران: امیرکبیر.
- ۴۰- مسعود سعد سلمان. (۱۳۶۴). دیوان، به تصحیح مهدی نوریان، اصفهان: انتشارات کمال.
- ۴۱- مشیری، فریدون. (۱۳۸۹). کتاب شعر ابرو کوچه، تهران: نشر چشمه.
- ۴۲- معدن کن، معصومه. (۱۳۸۲). بزم دیرینه عروس (گزیده قصاید خاقانی)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ چهارم.
- ۴۳- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۲). مثنوی معنوی، با شرح کریم زمانی، تهران: انتشارات اطلاعات.
- ۴۴- ----- (۱۳۷۹). کلیات دیوان شمس، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه.
- ۴۵- میرزاده عشقی، محمدرضا. (۱۳۷۵). کلیات، به کوشش سیدهادی حائری، تهران: انتشارات جاویدان.
- ۴۶- ناصرخسرو. (۱۳۷۶). دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم.
- ۴۷- نیما یوشیج (علی اسفندیاری). (۱۳۷۱ الف). مجموعه کامل اشعار، تهران: انتشارات نگاه.
- ۴۸- نیما یوشیج (علی اسفندیاری). (۱۳۷۱ ب). نمونه‌هایی از شعر، تهران: شرکت کتابهای جیبی.